

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَاِیَّاهُ نَسْتَعِیْنُ

برابری قرآن با اهل بیت (علیهم السلام)

ضرورت تبیین خصایص تکوینی و تشریحی اهل بیت (علیهم السلام)

اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از آن جهت که انسان کامل و مظهر اسم اعظم الهی اند، دارای مزایای وجودی ویژه اند که مستلزم یک سلسله حقوق و استحقاقهای خاص خواهد بود. برای اینکه وظایف دیگران نسبت به آن ذوات مقدّس روشن گردد، لازم است طی چند فصل به خصایص تکوینی و تشریحی آنان اشاره شود تا بعد از آشکار شدن آن مزایای الهی، تکلیف دیگران که در حقیقت تشریف آنهاست، در پیشگاه ذوات نوری خاندان وحی و وعی و صاحبان بیوت طاهر و رفیع معلوم گردد؛ تا از گزند انحراف و تفریط از هسته مرکزی ولایت مصون شوند و از آسیب انحراف و افراط از آن سالم بمانند؛ چونان قرآن کریم که شناخت ناب آن، جهت صیانت از تفریط توهم تحریف متن آن و افراط فتوا به قدیم بودن لفظ آن، لازم خواهد بود.

اکنون به نَمی از یَم و حُبایی از عُبَاب می پردازیم؛ به امید آنکه با اغتراف از بحر ولا و اعتراف به قصور، تقصیرِ اقترافِ خطا و تجرّیِ اعتسافِ هوا بخشوده شود.

فصل یکم. اهل بیت وحی (علیهم السلام) جامع کلام تکوین و تدوین و واجد کتاب حقیقت و شریعت و شامل نشئه حقیقی و اعتباری اند. چنین جامعیتی، نه در خود نظام سه گانه کیان (عالم عقل، عالم مثال، عالم طبیعت) است و نه در وسع منظومه شمسی قرآن؛ زیرا اولی، چون تکوین صرف است، غیر از بود و نبود، چیزی در آن نیست و دومی چون تدوین محض است، غیر از باید و نباید، چیزی در آن راه ندارد؛ زیرا اخبارهای آن نیز نظیر انشاهای آن، از حوزه لفظ، مفهوم و حکایت‌های حصولی بیرونی نیست. البته مراحل برین قرآن که به کتاب مبین و أمّ

الکتاب منتهی می گردد ، چنان که از آن مقام منبع تنزل یافت ، موجود عینی است ؛ نه اعتباری و کتاب تکوینی است ؛ نه تدوینی.

اما انسان کامل که مثل اعلای آن اُسْرَه عصمت و طهارت (علیهم السلام) است ، گذشته از حوزه فراگیر تکوین ، از منطقه گسترده اعتبار نیز برخوردار است ؛ زیرا انسان ، موجود متفکر و مختاری است که صرف نظر از قوانین کیان هستی ، از مقررات اعتباری پیروی می نماید ؛ گرچه پشتوانه این مقررات اعتباری ، همانا آن قوانین تکوین خواهد بود و اصول آن نظام عینی ، سایه فکن فروع این منظومه اعتباری است. از این جهت ، هیچ موجودی به جامعیت انسان کامل نخواهد بود و همانا اوست که می تواند ، کون جامع باشد.

فصل دوم. جامعیت عینی و علمی اهل بیت نبوت و امامت (علیهم السلام) به این معناست که هر کمال ممکن را بدون نقص ، واجد و هر چه را که دارا می باشند ، مصون از عیب است و هر چه در مرحله حدوث واجد بودند ، در مرحله بقا نیز دارا خواهند بود ؛ یعنی از جهات چهارگانه مزبور کامل اند ؛ زیرا نه فاقد کمالی هستند تا در حوزه تکامل آنان نقص راه یابد ، و نه آنچه دارند آفت زده است تا در قلمرو تعالی آنها عیب رخنه نماید و نه در مرحله حدوث ، فاقد فضل و فیض ویژه بوده اند که مسبوق به نقص باشند و نه در نشئه بقا فاقد فوز و فیض می شوند تا ترقی آنان ملحق به نقص یا عیب گردد.

این مقام جمع الجمعی مرتب را می توان از عدیل بودن آنان با کتاب بی بدیل الهی ، یعنی قرآن استنباط کرد ؛ زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) طبق نقل محدثان اسلامی ، اعم از شیعه و سنی فرموده اند : « **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي ؛ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ : كِتَابَ اللَّهِ ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا** »^۱. مخاطبان این پیام ، وارثان تمدن غنی و قوی اسلام در پهنه زمان و در گستره زمین اند ؛ یعنی نه نسل هیچ عصر و زمانی از آن توصیه سعادت آفرین مستثناست و نه مردم هیچ مصر و دیاری از آن ، جدا خواهند بود.

^۱ - سنن ترمذی ، ج ۵ ، ص ۴۳۴ ، ح ۳۸۱۳.

چنین وصیت فراگیری ، نشان از هماهنگی کامل کمال تکوین انسانی و تدوین الهی است ؛ به طوری که تمام مردم روی زمین تا بامداد معاد ، در بخش علم و عمل ، نیازمند به رهنمود و رهبری قرآن و عترت اند و هیچ مکتبی تا شامگاه تاریخ بشری پدید نمی آید ، مگر آنکه عرضه جهان بینی و جهان آرای آن بر قرآن و عترت (علیهم السلام) لازم خواهد بود و پاسخ نفی یا اثبات آن را نیز می توان از ثقلین استنباط کرد.

چنین کاری عزم جامعه انسانی و جزم امت اسلامی را طلب می کند تا توان استنتاج از آن دو وزنه وزین را در هاضمه فکری خویش احیا نمایند اولاً و گوشِ هوش را برای اصغای آوای حیات بخش آن دو وزنه وزین آماده کنند ثانیاً و نقدهای صاحب نظران و نیز تحلیلهای سودمند صاحب بصیران را بعد از جمع بندی برای تنفیذ نهایی به بارگاه ثقلین ، معروض دارند ثالثاً ؛ تا از این صعود و هبوط و از آن سؤال و جواب ، کام فکر بشر شیرین و گام عمل انسان استوار گردد. اگر در تعبیرهای روایی از قرآن به عنوان ثقل اکبر یاد شده ، برای آن است که حفظ حریم قرآن در محورهای تبیین و تفسیر اولاً و تعلیل و تنقیح ثانیاً و حمایت و دفاع ثالثاً و احیای حدود و اجرای سایر احکام آن رابعاً ، به عهده عترت طاهرین (علیهم السلام) و پیروان راستین آنان خواهد بود و در این راه موظف اند که از بذل نفسِ نفیس دریغ نکنند و در ایثار و نثار و جهاد و اجتهاد ، منافسه و مسابقه و مسارعه نمایند ؛ و گرنه از لحاظ جامعیت کمال و جمال و جلال ، هرگز انسان کامل که نمونه ممتاز آن اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند ، از قرآن کریم ، قاصر و ناقص نخواهد بود ؛ و گرنه به همان مقدار قصور و نقص ، بین ثقلین ، افتراق پدید می آید در حالی که اطلاق نصوص متواتر این مبحث ، طارد آن تفرقه است.

فصل سوم. همان گونه که قرآن کریم تبیان هر چیز است ، لذا خود باید بین بوده و مصون از هرگونه ابهام باشد و هر آیه ای با آیه هم پیام خویش هماهنگ است و هیچ آیه ای با آیه دیگر اختلاف ، مخالفت و محاربت نداشته و نخواهد داشت و با کمک برخی از آیات ، اسرار نهفته بعضی دیگر آیات مسانخ ، روشن می گردد و از این رهگذار گفته می شود که « **القرآن یفسر** »

بَعْضُهُ بَعْضاً»^۲؛ زیرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «إِنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ إِنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)»^۳ و إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ ...»^۴ «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ»^۵.

اهل بیت وحی (علیهم السلام) نیز مَبیین همه احکام و حکم الهی بوده و مفسر راستین آیات خداوندند و بی نیاز از تعلیم بشری می باشند؛ زیرا همه آنان در محضر ربوبی از فوز تعلیم اسمای حُسن متنعم شده اند؛ لذا، سیرت و سنت آن ذوات نورانی، نه تنها با همدیگر اختلاف، مخالفت و محاربت نداشته و نخواهد داشت، بلکه همواره هماهنگ و مفسر و ناطق و شاهد گویای یک دیگر بوده و هستند. از این جهت، هم صاحبان فقه اکبر در تبیین اصول اعتقادی و اخلاقی از متون روایی، کلام هر کدام از سخنگویان معصوم یا تقریر و امضای آنان را مفسر کلام یا سکوت دیگری می دانند و هم صاحبان فقه اصغر در تحریر احکام فقهی و حقوقی، چنین منہج و روشی را پیش رو دارند؛ چنان که صاحب جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام چنین می فرماید: «إِنَّ كَلَامَهُمْ (علیهم السلام) جَمِيعاً بِمَنْزِلَةِ كَلَامِ وَاحِدٍ، يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً»^۶. لذا هم می توان کلامی که صدور آن مسلم است و جهت صدور آن نیز منزه می باشد، به طوری که تاریخ صدور آن سهمی نداشته باشد، به هر کدام از معصومین (علیهم السلام) اسناد داد و هم سخن هر یک از آنان را به کمک سخن دیگری شرح کرد؛ چنان که خود آن ذوات مقدس چنین بوده اند؛ البته گاهی ممکن است حدیثی را که در ظرف زمانی خاص یا وعای

^۲ - بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۸.

^۳ - سوره نساء، آیه ۸۲.

^۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

^۵ - همان، خطبه ۱۳۳.

^۶ - جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۶۷.

مکانی مخصوص صادر شده است ، نتوان آن را به غیر گوینده اش نسبت داد ؛ چنان که فتوای تقیّه ای گاهی از همین قبیل است.

فصل چهارم. همتایی همه جانبه قرآن و عترت (علیهم السلام) وجوه تشابه فراوانی را به همراه دارد که یکی از آنها پیروزی هر کدام از این دو در میدان تحدّی و صحنه مصاف کتابهای تکوینی با هم و کلامهای تدوینی با یک دیگر است ؛ یعنی همان طور که قرآن کریم در ساهره مسابقه و میدان سباق ، گوی سبقت را از آن خود می نماید و همواره سابقِ غیرِ مسبوق است ، عترت طاهرین (علیهم السلام) نیز در منافسه های فرهنگی و نیز در مسابقه های عدل و احسان ، همواره امام و امام دیگران بوده و هرگز مأموم و خَلْف کسی قرار نمی گرفتند و نمی گیرند.

زیرا هر کدام از آن ذوات مقدّس به نوبه خود ، قرآن ممثّل اند و حقیقت قرآن ، همیشه حاکم غیر محکوم و غالب غیر مغلوب خواهد بود ؛ زیرا گرچه سراسر نظام آفرینش سپاه الهی اند ، لیکن پیام آوران کلام و کتاب خدا چونان وحی الهی ، سپاه ویژه پروردگارانند که حکم قطعی پیروزی آنها امضا شده است ؛ چون خداوند در عین آنکه فرمود : **(... لِّلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ...)**^۷ و نیز فرمود : **(... و مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ اِلَّا هُوَ ...)** ،^۸ لیکن درباره سلسله انبیا و مرسلین و امامان معصوم (علیهم السلام) ، که جانشینان آن ذوات طاهر می باشند ، چنین فرموده است : **(کَتَبَ اللّٰهُ لِاَعْلٰیٰنَ اَنَا وَرُسُلِیْ ...)**^۹ و نیز فرموده است : **(وَاِنَّ جُنْدَنَا لِهَمِ الْغٰلِبِیْنَ)**^{۱۰}.

آنچه در این باره از قرآن مجید استعانت شد ، می توان مضمون آن را از سخنانِ عدل قرآن ، یعنی عترت طاهرین (علیهم السلام) استمداد نمود که به عنوان شاهد ، کلام اولّین امام همام ، یعنی حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سخن آخرین امام معصوم ، یعنی حضرت مهدی منتظر ، ولی عصر (ارواحنا فداه) یاد می شود که هر دو بزرگوار چنین فرموده اند : « ... و لَوْلَا مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ تَرْکِیَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ ، لَذَكَرَ ذَاکِرٌ فِضَائِلَ جَمَّةً ، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا

^۷ - سوره فتح ، آیه ۴.

^۸ - سوره مدّثر ، آیه ۳۱.

^۹ - سوره مجادله ، آیه ۲۱.

^{۱۰} - سوره صافات ، آیه ۱۷۳.

تَمَجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ ؛ فَدَعَّ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ ؛ فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا ...
« ۱۱ .

زیرا امتیاز صنیع و ساخته و پرداخته بدون واسطه خداوند با سایر مصنوعها که توسط مجاری فیض ساخته می شوند و به وسیله یا وسائل متوسط پرداخته می گردند ، امری است مسلم ؛ لذا ، چیزی در مصاف دانش و صحنه ارزش ، همتای آن نخواهد بود.

از این جهت ، سخنی که از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به ارث رسیده است ، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن را به عبارت دیگر ، میراث آیندگان خود قرار داده و چنین فرموده اند : « لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ ؛ إِلَيْهِمْ يَفَىءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خِصَائِصُ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ »^{۱۲} ؛ یعنی هرگز هیچ فرد عادی با اُسْرَه و دوده عصمت و طهارت (علیهم السلام) سنجیده نمی شود.

زیرا انسانهای کامل و خلفای واقعی الهی را با یک دیگر مقایسه می کنند ؛ نه با افراد عادی ؛ از آن جهت که اینان ، اهل بیت وحی (علیهم السلام) مجاری نعمت و ولی انعام اند و هیچ گاه مُتَنَعَّم را با مجرای نعمت و واسطه انعام ، قیاس نمی کنند ؛ برای اینکه این ذوات نورانی مظهر اسمای حُسنای خداوندند و ذات اقدس الهی با هیچ فردی مقایسه نمی شود ؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره فرموده است : « ... وَ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ... »^{۱۳}.

آنچه بالاصاله و بالذات برای خداوند ثابت است ، بالتبع بلکه بالعرض برای مظاهر اسمای او ثابت خواهد بود ؛ از این جهت ، انسان کامل همتای قرآن کریم خواهد بود که آن نیز کلامی است که با کلام هیچ گوینده دیگر مقایسه نمی شود و سخن هیچ گوینده دیگر برابر او نخواهد بود ؛

^{۱۱} - نهج البلاغه ، نامه ۲۸ (امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه) ، ذیل حدیث در توقیع مبارک حضرت ولی عصر (علیه السلام) در بحار الانوار ، ج ۵۳ ، ص ۱۷۸ ، ح ۹ نیز آمده است. « نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صناعتنا » .

^{۱۲} - نهج البلاغه ، خطبه ۲.

^{۱۳} - همان ، خطبه ۱۸۲.

یعنی مقایسه و تسویه کلامی که متکلم آن خداست و نیز سنجش و برابری انسانی که بدون واسطه صنایع خداوند است ، با کلام دیگران و نیز با مصنوعهای با واسطه خداوند روا نیست. آنچه در این باره گفته شد ، شرح کوتاهی از یک جمله رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمود : « **نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد** »^{۱۴} ، هنگامی که برجستگان صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) صلاحیت قیاس با معصومین (علیهم السلام) را ندارند و همتای آنان نیستند ، حتماً افراد دیگر ، فاقد چنین صلاحیت خواهند بود ، به عنوان نمونه می توان به روایات ذیل توجه کرد :

عَبَّاد بن صُهَيْب ، می گوید : به حضرت امام صادق ، جعفر بن محمد (علیهما السلام) عرض کردم : مرا از حال ابی ذر با خبر کنید که آیا او افضل است یا شما اهل بیت (علیهم السلام) ؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود : ای فرزند صُهَيْب ! ماههای سال چقدر است ؟ گفتم : دوازده تا. فرمود : چند ماه ، جنگ و خونریزی در آن حرام است ؟ گفتم : چهار ماه. فرمود : ماه مبارک رمضان از آن چهار ماه است ؟ گفتم : نه. فرمود : ماه مبارک رمضان افضل است یا ماههای حرام ؟ گفتم : ماه مبارک رمضان. فرمود : همچنین ما اهل البیت (علیهم السلام) احدى با ما قیاس نمی شود.

اباذر در گروهی از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) حضور داشت که آنان درباره فضایل این امت اسلامی مذاکره می کردند. ابوذر گفت : افضل این امت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و اوست تقسیم کننده بهشت و دوزخ و اوست صدیق این امت و فاروق آن و حجت خدا بر این امت ؛ در این حال ، همگان از او رو برگرداندند و گفتار او را انکار و تکذیب کردند ؛ سپس ابو امامه باهلی از بین آنان به سوی رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت و آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را از مذاکره آگاه نمود. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

^{۱۴} - فرائد السبطين ، ج ۱ ، ص ۴۵ ؛ ذخائر العقبی ، ص ۱۷.

« مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ (یعنی منکم یا امامه) من ذی لهجةً أصدقُ من أبی ذر » ؛^{۱۵} یعنی آسمان سبزرنگ بر راستگوتر از اسی ذر سایه نینداخت و زمین خاکستری رنگ ، راستگوتر از اسی ذر را به دوش نکشید و آن را حمل نکرد.

البته منظور همانا سنجش اسی ذر با افراد عادی دیگر است ؛ وگرنه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که به مثابه ليله قدر از لحاظ زمان و به منزله کعبه از جهت مکان اند ، با هیچ فرد دیگر قیاس نمی شوند.

تا کنون روشن شد که هر کدام از قرآن و عترت در عین حال که معادل یک دیگرند ، ملازم هم نیز هستند ؛ چون پیام حدیث معروف و متواتر ثقلین ، گذشته از تعادل و تعامل آنها با هم ، تلازم و تصاحب آنها را نیز به همراه دارد و آنچه در باره عدم انفکاک این دو از یک دیگر وارد شده ، به مثابه شرح همان اصل عدم افتراقی است که از حدیث ثقلین استنباط می شود ، از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسیده است که : « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا » .^{۱۶}

فصل پنجم. زندگی و مرگ هر چیزی ، مناسب با هستی همان شیء است ؛ هر چیزی که از گزند علل و عوامل مرگ مصون است ، از چشمه سار ابدیت سهمی خواهد داشت ؛ چنان که چیزی که در معرض آفت و بیماری است ، از گزند زوال در امان نخواهد بود. بیماری یا مرگ حکمت نظری ، از مغالطه ، جهل ، اشتباه و خطا رخ می دهد ؛ چنان که مرض یا موت حکمت عملی از ظلم ، جهالت ، استثثار ، طغیان و مانند آن پدید می آید ، اگر کتابی آخرین پیام حکمت نظری را با عصمت از سهو ، نسیان ، خطا ، جهل ،

مغالطه و نظایر آن ارائه کند و آخرین پیام حکمت عملی را با طهارت از لوث عصیان ، ظلم ، جهالت ، استکبار ، استعمار ، استعباد ، استثمار و مانند آن تبیین نماید و این عصمت حکمتین ، همچنان مُستدام باشد ، چنین کتابی مصون از بیماری و مرگ خواهد بود ؛ لذا ، سهمی از

^{۱۵} - علل الشرائع ، ص ۱۷۷ ، ح ۲.

^{۱۶} - کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۱ ، ح ۵ ؛ کمال الدین ، ص ۲۴۰ ، ح ۶۳.

جاودانگی دارد و اگر انسان کامل، معادل چنین کتاب شد، مقام منیع ولایی او از دسترس علل و عوامل بیماری، زوال و مانند آن مصون خواهد بود.

خداوند، قرآن کریم را به عنوان کتابی که به هیچ وجه بطلان علمی و عملی (حکمتین) در او راه ندارد، معرفی کرد و در این باره چنین فرمود: **(... وَإِنَّ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)**.^{۱۷}

با گذشت روزگاران و پدید آمدن تحولات عمیق مبانی حکمت نظری و مبادی حکمت عملی، هیچ گونه خللی در ارکان بنیادین علمی و عملی قرآن رخنه نمی کند؛ و گرنه در معرض بطلان واقع می شد؛ در حالی که خداوند نزهت آن را از تطرُق بطلان و راهیابی گزاف و فساد و مانند آن خبر داد؛ پس چنین کتابی حتماً مظهر اسم «هو الباقی» خواهد بود و اگر انسانهای کامل چونان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) معادل چنین کتابی شده اند، آنان نیز مظهر بقای الهی خواهند بود.

رمز چنین مظهریتی، همانا عصمت آنان از خطا، سهو، نسیان، و نزهت آنان از عصیان می باشد و از همین رهگذر، معصوم بودن آن ذوات نوری از جهت علم و عمل تثبیت می گردد؛ چنان که غیر از افراد یا جوامع طاهر از لَوُثِ عَصِيَانٍ و رَوُثِ طُغْيَانٍ و فَرُثِ تَطَاوُلٍ، کسی به شناخت آنان دسترسی ندارد و مقام منیع آنان را ادراک نمی کند و از فیض آنها فایز نمی گردد و از کوثر آنان ریّان نمی شود؛ زیرا این ذوات نورانی همتای قرآن کریم اند که خداوند در باره آن فرموده است: **(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)**.^{۱۸}

یعنی با ظاهر قرآن کریم باید با طهارت ظاهری بدن توسط وضو یا غسل یا تیمم تماس گرفت و با باطن قرآن مجید که همان معارف الهی و حکمتهای خداوندی هستند، باید با طهارت باطنی (دل) توسط تزکیه و تهذیب ارتباط برقرار نمود و اگر در این مطلب یاد شده بین قرآن و عترت تفکیک شود، مستلزم افتراق بین آنهاست که چنین جدایی طبق حدیث متواتر و مقبول نقلین، مطلبی است باطل و ناشدنی؛ پس عترت همانند قرآن معصوم اند اولاً و نیل به ولای آنان بدون

^{۱۷} - سوره فصّلت، آیات ۴۱ - ۴۲.

^{۱۸} - سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

طهارت روح میسور نیست ثانیاً و شریعت آنها در کِنان ولایت آنان مستور است ثالثاً؛ چنان که ظاهر قرآن کریم در کِنان کتاب مکنون، محجوب است؛ لذا، برای ولای آنان مراتب طولی است که برخی از آنها باطن بعض دیگر محسوب می گردد رابعاً؛ چنان که قرآن نیز دارای بطون طولی می باشد.

فصل ششم. هماهنگی کتاب آسمانی با آورنده آن یا با جانشینان معصوم پیام آوران کتاب، اختصاصی به قرآن و عترت ندارد؛ بلکه هر انسان کاملی که توفیق وحی یابی بهره او شد، چنین عبد صالحی با کتاب آسمانی خاص خود قرین و همتای آن بوده و از او جدا نخواهد شد و حقانیت و قداست هر دوی آنها برای همیشه محفوظ است.

گرچه برخی از احکام مربوط به منہاج و شریعت آن به وسیله منہاج و شریعت پیام آور خاتم، منسوخ می گردد، لیکن خطوط کلی دین که همان اسلام می باشد، و نیز راههای اصلی راجع به اخلاق، حقوق و فقه، همچنان مصون می باشد؛ لذا، معنای تصدیق قرآن نسبت به ره آورد پیامبران پیشین (علیهم السلام) نه تنها اعتراف به صدق و حق بودن آنها در ظرف نزول خود آنها و عصر حجیت و اعتبار آنهاست، بلکه اذعان به صدق و حق بودن آنها برای همیشه تا شامگاه تاریخ سنجش و اعتبار خواهد بود؛ زیرا فقط برخی از احکام جزئی راجع به منہاج و شریعت سابق نسخ شده است: **(... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا)**^{۱۹}؛ پس همواره محورهای اصلی کتابهای آسمانی سَلَف، سالم از نَسْخ و مَسْخ و رَسْخ و فَسْخ خواهد بود.

مقام ولایی انسانهای کامل نیز، که هماهنگ با حق و صدق بودن آن صحایف زرین متافیزیکی است، مصون از تغیر و دگرگونی می باشد؛ لذا، هر مسلمانی به حقانیت آنان در طول تاریخ ایمان داشته و نیز به ساحت قدس آنان در تمام مراحل نیایش و ستایش تکریم شده و آن ذوات نوری به عنوان مجاری فیض الهی دائماً در ندا و نجوا، توسل و تبرک مطرح اند؛ چنان که در مدار وراثت اهل معرفت نیز هر سالکی، میراث بر شأنی از شئون آنان است که البته همه آنان زیر مجموعه خاتمشان حضور و ظهور خواهند داشت:

نام احمد نام جمله انبیاست * * * * چون که صد آید نود هم پیش ماست^{۲۰}

و جریان جاوید «العلماء ورثة الأنبياء»^{۲۱}، در هر عصری جلوه خاص دارد. اکنون که ثابت شده تمام کتابهای آسمانی اصیل و غیر محرف، حق بوده و هستند و خواهند بود و تمام پیامبران الهی، مُحَقِّق و صادق بوده و هستند و خواهند بود (به استثنای آنچه به احکام منسوخ از لحاظ شریعت و مِنْهَاج بر می گردد)، معنای (... لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ...)^{۲۲} آشکار خواهد شد؛ لیکن لازم است پیرامون دو آیه دیگر که ناظر به تفاضل درجات انبیا و مرسلین است: یکی آیه (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلِمِ اللَّهِ ...)^{۲۳} و دیگری آیه (وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا)^{۲۴} تأمل شود که معیار فضیلت چیست و مدار تفاضل،

کدام یک از کمالهای وجودی خواهد بود و راه اثبات آن بعد از فراغ از اصل ثبوت چیست؟ یکی از راههای اثبات افضل بودن انسان کامل نسبت به انسان متکامل دیگر، آن است که ثابت شود کتاب آسمانی یکی بر صحیفه سماوی دیگری رجحان دارد؛ چون اگر میزان ارزیابی صحیفه ها روشن گردد، معیار سنجش صاحبان آن صحایف و حاملان آن کتابها نیز معلوم می گردد؛ زیرا قبلاً بیان شد که هر پیام آوری امت خود را به سطح معین و ویژه کتاب مخصوص خود دعوت می کند؛ نه بالاتر از آن و خود نیز همتای ژرفا یا ارتفاع همان کتاب خواهد بود؛ نه عمیق تر از آن و یا مرتفع تر از آن؛ پس درجه وجودی هر انسان کاملی معادل درجه کمالی کتاب خاص همان انسان کامل می باشد.

چون طبق آیه (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ ...)^{۲۵} قرآن کریم مُهَيِّمٌ و ناظر و مُشْرِفٌ و مُسَيِّطِرٌ بر صحایف سَلَف است، رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیز که همتای قرآن کریم است، مُهَيِّمٌ بر انبیای گذشته است که با صحایف

۲۰ - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶.

۲۱ - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۲.

۲۲ - سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲۳ - سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲۴ - سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲۵ - سوره مائده، آیه ۴۸.

آسمانی خویش همتایند؛ زیرا مقدمه خارجی در این قیاس مساوات که صدق قیاس مزبور در گرو صدق آن مقدمه خارجی است، صادق است؛ پس به شهادت آیه ۴۸ سوره «مأئده» می توان مصداق بارز دو آیه قبلی را که حکایت از تفاضل اجمالی برخی از مرسلین و نیز بعضی از انبیا نسبت به مرسلین و انبیای دیگر داشتند، استنباط نمود.

بعد از این، نوبت به ائمه معصومین (علیهم السلام) می رسد که این ذوات نوری با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در برخی از مراحل وجودی، نور واحد بوده و هستند و از سوی دیگر، همه آنان همتای قرآن کریم اند و در هیچ مرحله از مراحل کمال وجودی از آن جدا نخواهند بود؛ زیرا افتراق آنها از قرآن در بعضی مراتب، با اطلاق نفی جدایی آنها از یک دیگر که مضمون روشن حدیث شریف ثقلین است، منافات دارد؛ چنان که اگر اهل بیت عصمت (علیهم السلام) فقط همتای مراحل متوسط یا نازل قرآن باشند، نه قرین اوج آن و همتای مرحله برین آن، با سخن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که فرمود: «**أَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ**»^{۲۶}، مناسب نخواهد بود. ممکن است در این باره بعداً مطلبی بازگو شود.

البته نیل به چنان مقام منیع، مخصوص اهل بیت طهارت (علیهم السلام) خواهد بود؛ زیرا مساس باطنی و ادراک حقیقی قرآن که همان تماس قلبی با کتاب خداست، مشروط به طهارت کبراست؛ چنان که محتوای آیه **(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)**^{۲۷} همین است و صاحبان طهارت کبرا غیر از معصومین (علیهم السلام) کسی نخواهند بود؛ چنان که پیام آیه **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)**^{۲۸}، همین است؛ یعنی از مجموع این دو حصر حاصر، همتایی اهل بیت طهارت (علیهم السلام) با قرآن کریم و نیز مهیمن بودن آنان بر انسانهای کامل دیگر، طبق آیات گذشته، استظهار خواهد شد و چنین جمع بندی یکی از مصادیق امثال دستور حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که فرمود: اهل بیت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را به بهترین جایگاههای قرآن مجید جا دهید.

^{۲۶} - نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

^{۲۷} - سوره واقعه، آیه ۷۹.

^{۲۸} - سوره احزاب، آیه ۳۳.

فصل هفتم. هم آوایی قرآن و عترت ، جلوه های گونه گون داشته و دارد که یکی از آنها این است که قرآن مجید در عین اشتغال بر محکم و متشابه ، صحیفه ای است محکم ؛ نه متشابه و نه مُلَفَّق از احکام و تشابه. نیز اهل بیت طهارت (علیهم السلام) در عین اشتغال سنت و سیرت آن ذوات نوری بر محکم و متشابه ، انسانهای کامل محکم اند ؛ نه متشابه و نه مُلَفَّق از احکام و تشابه.

زیرا همان طور که قرآن کریم دارای اصول بیین و فروع مبین بوده و در عقاید و اخلاق و حقوق و احکام ، محکمت کافی ارائه نموده که به عنوان امّ الکتاب شناخته می شود و از هر متشابهی با ارجاع به محکم ، تشابه زدایی می شود و شبهه دروغین آن زایل و به شبیه شدن واقعی بار می یابد ، گفتار و رفتار و کردار اهل بیت (علیهم السلام) نیز گاهی به عنوان تقیه در فتوا و زمانی به صورت فتوای به تقیه در عمل و وقتی به عنوان اجمال و ابهام در کلام یا سکوت ظهور داشته که موجب تشابه در سنت معصومین (علیهم السلام) می شده است ؛ لیکن با ارائه اصول کلی بیین و تعلیم فروع فراوان مبین ، غبار هر گونه شبهه باطل را از رخسار متشابه زدوده و آن را همچون محکم ، شبیه دیگر محکمت نموده و سراسر سنت و سیرت ، متشابه یعنی شبیه هم و مثنائی یک دیگر ، متبلور می گردد ؛ زیرا از انسان کامل که خود از محکمت آیات تکوینی خداوند است ، سیرت متشابه ، نشأت نمی گیرد.

از این جهت از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رسیده است که افراد یک جامعه ، همانند آیات کتاب آسمانی اند ؛ به طوری که برخی از آنها محکم اند و بعض دیگر متشابه و افراد متشابه با آداب و سنن و عقاید و اخلاق افراد محکم جامعه ، تبیین می شوند و مهم ترین محکمت جامعه اسلامی ، همانا امامان معصوم (علیهم السلام) اند که هر گونه افراد متشابه ، متظاهر به حق ، با عَرَضَه بر انسانهای معصوم و مُحِق شناخته می شوند و گروه مبتلا به زیغ دل و بیماری قلب ، بدون ارجاع متشابهان جامعه به محکمت آنها و بدون عَرَضَه تشابه به احکام ، از متشابهان برای دسترسی به حُطام دنیا پیروی می کنند.

لازم است قبل از نقل سند محکمت بودن اهل بیت طهارت (علیهم السلام) شمه ای از مقام منبع علمی آن ذوات نوری بازگو شود : از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است که خداوند (به عنوان حدیث قدسی) فرموده است : « هم (اهل البیت) علیهم السلام) (خُزَّانِی عَلَی عَلْمِی مِنْ بَعْدِک »^{۲۹} و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) رسیده است : « وَاللَّهِ إِنَّا لَخُزَّانُ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ ، لَا عَلَی ذَهَبٍ وَ لَا عَلَی فَضَّةٍ إِلَّا عَلَی عِلْمِهِ »^{۳۰} ؛ « نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحَى اللَّهِ »^{۳۱}.

آنچه از این نصوص قدسی و غیر قدسی و نیز از احادیث دیگر که در همین باب (مخزن علم خدا بودن) و در باب « عَیْبِهِ » (صندوق) علم خدا بودن و مانند آن در ابواب گونه گونه وارد شده استنباط می گردد ، آن است که این ذوات نوری ، مظهر اسم مبارک « العلیم » می باشند ؛ لذا ، آنچه در جهان آفرینش ظهور یافته یا می یابد ، اعم از طاری و نویا تولید و کهن ، از غایب و قادم و از سالف و آنف ، همگی به اذن و تعلیم الهی ، معلوم آن ذوات مقدس بوده و خواهد بود.

تمام اهل البیت (علیهم السلام) صاحب کرسی « سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی »^{۳۲} هستند و حیات دانش در ظلّ زندگی آنان تأمین می شود : « هم عیشُ العلم و موتُ الجهل »^{۳۳} و از حضرت امام صادق (علیه السلام) رسیده است که خداوند ما را برگزید و به ما چیزی داد که به هیچ فردی از جهانیان و جهانیان آن را نداد.^{۳۴}

از آن امام همام ، طبق نقل ثقة الإسلام کلینی رسیده است که در تطبیق محکمت که أمّ الکتاب است ، چنین فرموده اند : « أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُمَّةَ » (علیهم السلام) و در تطبیق متشابهات

^{۲۹} - کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ ، ح ۴.

^{۳۰} - همان ، ص ۱۹۲ ، ح ۲.

^{۳۱} - همان ، ح ۳.

^{۳۲} - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۹.

^{۳۳} - همان ، خطبه ۲۳۹.

^{۳۴} - بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۱۵۸.

فرموده است : « فَلَانٌ وَ فَلَانٌ ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلٌ وَلايْتَهُمْ » .^{۳۵} البته انسان کامل که به آیات محکم تدوینی محیط است و آیات دیگر را با ارجاع به آنها از تشابه خارج می کند و محکم می سازد و حقیقت او قرآن ناطق است ، یقیناً از محکمت جامعه انسانی خواهد بود.

فصل هشتم. انتظام هر کدام از فعل ، صفت و ذات ، در این است که فعل ، مسبوق و مُسْتَنَد به وصف باشد و صفت مسبوق و مُسْتَنَد به گوهر ذاتِ فاعل باشد تا چنین فعلی به طور منظم و متناسب از راه وصف خاص و صفت ویژه به ذاتِ فاعل استناد یابد تا آیتِ گوهر ذات او باشد و در زمان لازم از او صادر گردد ؛ نه نابهنگام و نیز در مکان معین واقع شود نه بی جا و نیز متناسب با سایر شرایط فردی و اجتماعی باشد ؛ نه متنافی با همه یا بعض آنها.

اگر رابطه فعل با وصف چنین نبود و نیز پیوند صفت با گوهر ذاتِ فاعل و موصوف چنین نبود ، نمی توان چنان فعل یا وصفی را شاکله ذاتِ فاعل یا موصوف دانست ؛ زیرا در این حال ، آن فاعل ، مصدر واقعی فعل نخواهد بود ؛ بلکه مورد فعل است و به منفعل شبیه تر است تا فاعل ؛ و گرنه زمام فعل در اختیار وصف او می بود و قیادت آن صفت را گوهر ذاتِ فاعلِ موصوف به عهده می داشت. البته کسی که رابطه فعل و صفت او منتظم نیست و پیوند وصف و ذاتش نیز هماهنگ نمی باشد ، چنین شخصی شاکله خاص خود را خواهد داشت و در صورت آشنایی به تلون فعل و تطوّر وصف او ، می توان به تشکلهای متوالی و متناوب و ناموزونِ شاکله هستی او پی برد.

چون فعل هر کسی در پرتو وصف اوست و صفت هر موصوفی در ظلّ ذات او متحقّق می شود ، لذا مرتبه وجودی هر وصفی بالاتر از مقام فعل ، وابسته به او بوده و مرتبه وجودی ذات هر موصوفی ، برتر از مقام وصف اوست ؛ زیرا اقتضای ترتّب سلسله علل و معالیل ، همین است ؛ لذا ، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در این باره فرموده اند : « فاعلُ الخیر خیرٌ منه و فاعلُ الشرّ شرٌّ منه » .^{۳۶}

^{۳۵} - کافی ، ج ۱ ، ص ۴۱۵ ، ح ۱۴ .

^{۳۶} - نهج البلاغه ، حکمت ۳۲ .

سرّ آنکه فاعل کار نیک ، از آن کار نیک بهتر است ، همان است که فاعل ، مؤثر است و کار ، اثر اوست و درجه وجودی هر مؤثری از رتبه وجودی اثر او کامل تر خواهد بود و این تحلیل عقلی در باره ذاتِ موصوف و صفت او نیز جاری است ؛ در صورتی که صفت برخاسته از گوهر ذاتِ موصوف باشد ؛ نه تحمیلی بر آن.

اکنون که نظام طبیعی مثلث فعل ، صفت و ذات مشخص شد ، معلوم می شود همواره گوهر ذاتِ موصوف ، سلطانِ وصفِ خاصِ خود خواهد بود و از راه سلطنتِ بر وصف ، مَهْمِن بر فعل خویش است ؛ هرگز فعل او ، صفت وی را سبقت نمی گیرد و هیچ گاه صفتِ او ذات وی را مسبوق نمی کند ؛ بلکه دائماً فعل او تابع وصف او و صفت او پیرو گوهر ذات وی خواهد بود.

با توضیح این تحلیل عقلی ، معنای بلند سخن کوتاه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود : « **إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّتْ غُصُونُهُ** » ؛ ^{۳۷} « ما امیران و فرمانروایان سخن هستیم و ریشه های آن در میان ما رشد نموده و دوانیده شده و شاخه های آن بر ما بالنده و سایه افکن شده ست » ، واضح خواهد شد ؛ زیرا از این کلمه حکمت آموز و معرفت آمیز ، چندین مطلب استنباط می شود :

۱. هر کدام از اُسْرَه و دوده طاها و یاسین و هر یک از خاندان وحی و نبوت (علیهم السلام) ، ادیب اریب بوده ، مسلط بر ضوابط ادبی و قواعد عربی و مانند آن خواهد بود.
۲. شئون گونه گون ادب و فصاحت و بلاغت ، مقدور و معلوم آنهاست.
۳. آشنایی دیگران به نظام ادب در گرو تعلیم آنان که امیران ادبیات اند ، خواهد بود. تأسیس قواعد نحو و تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف ، نشانه آن است.
۴. ایراد خطبه و انشای خطابه برای آنان چنان سهل است که تحریک مأمور برای امیر و تهییج فرمانبر برای فرمانروا.

۵. چون منظور از کلام ، خصوص سخن گفتن نیست (گرچه صدر خطبه ۲۳۳ راجع به زبان و هنر لسان بوده است) ، کتابت نیز با همه شُعَب و شُؤن خویش ، رَهْنِ مقام ادب پروری آنان است.

۶. چون اصل سخن گفتن یا نوشتن و کیفیت و کمیّت آنها در اختیار امیران ادب ، یعنی دوده رسالت و امامت است ، آنجا که لازم باشد سخن می گویند و آنجا که لازم نباشد یا سخن نگفتن و یا چیزی ننوشتن اولی و سزاوارتر باشد ، قدرت بر ضبط زبان و قلم داشته ، نه چیزی می گویند و نه مطلبی می نویسند.

چنان که حضرت علی (علیه السلام) در زمان حیات پُر برکت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) برای حفظ حرمت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) کمال ادب را نگه داشت و سخنی نمی گفت ؛ مگر در حدّ ضرورت و چیزی نمی نگاشت ؛ مگر در حدّ لزوم و آنچه به عنوان میراث گرانبهای علوی مانند نهج البلاغه ، غُرر الحِکْم و دُرر الکَلِم و ... از آن جناب به جا مانده است ، همگی بعد از ارتحال حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است.

۷. گرچه در مقام اثبات ، متکلم در تحت پوشش کلام خویش مَخْبُوء و مستور است : « **الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ** »^{۳۸} و از این جهت ، فرقی بین معصومین و دیگران نیست ، لیکن در مقام ثبوت ، کلام مَخْبُوء ، تحت اراده آمرانه ذوات مقدّس اهل بیت طهارت (علیهم السلام) است ؛ زیرا هر اسیری تحت ادارت امیر خود به سر می برد.

۸. چون کلام طیب همانند شجره طوباست که اصل آن ثابت و فرع آن به اوج آسمان سر می کشد و همواره میوه می دهد ، لازم است که عروق و أعراق آن ، فروع و أغصان آن ، اوراق و اثمار آن همگی در مدار ولایت آن ذوات نوری ، بالنده و ثمر بخش شوند ؛ لذا ، حضرت علی (علیه السلام) تَنْشُب و ریشه دواندن درخت سَرُو سخن و تَهْدُل و سایه افکن شدن شاخه درخت سخنوری را در محور عصمت و طهارت قرار داده است.

نکته برین در این فصل ، آن است که با شناخت گوهر ذات انسان کامل ، چونان علی و آل او (علیهم السلام) می توان چنین استنباط کرد که آنچه آن حضرت (علیه السلام) درباره کلام فرموده اند ، به عنوان تمثیل است ؛ نه تعیین ؛ یعنی نه تنها کلام و کتاب ، تکلم و کتابت ، اسیر آنان بوده و رهین اراده آنهاست ، بلکه بر اساس تحلیل عقلی که در صدر این فصل به عمل آمد ، تمام افعال آنها مسبوق به اوصاف آنان است و تمام صفات آنها در رهن گوهر ذاتشان خواهد بود و هیچ صفتی از صفات آنها طغیان نمی کند که از هسته مرکزی اعتدال به سمت افراط مُنْهَرَفِ گردد یا به سوی تفریط مُنْهَرَفِ شود.

بنابراین ، پیام نهایی جمله « **إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ** » ، منحصر در شئون ادبی مصطلح نخواهد بود ؛ بلکه رسالت آن جمله نورانی این است : « **إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْأَفْعَالِ وَالْأَوْصَافِ** » ؛ یعنی زمام تمام کارهای ما به دست اوصاف نفسانی ماست ، و قیادت تمام صفات نفسانی ما به دست گوهر ذات ماست. هرگز کاری بدون منشأ وصف نفسانی پدید نمی آید و ظهور نمی کند و هیچ گاه وصف نفسانی ، بدون رهبری گوهر ذات ما زهور نمی یابد ؛ لذا ، همواره افعال و اوصاف آنان کوثر خواهد بود و هرگز تکاثر یا تفاخر در آنها راه ندارد.

البته راز اصلی مسئله ، آن است که این ذوات نوری ، قافله درونی خویش را به امامت قافله سالار ، به خوبی ساختند و پرداختند ؛ یعنی تمام نیروهای ادراکی آنان ، اعم از حسّ ، خیال و وهم ، به امامت عقل نظری آنها می فهمند ، می اندیشند ، می یابند و نیز تمام نیروهای تحریکی آنان ، اعم از شهوت و غضب ، اراده ، نیت ، عزم ، تصمیم و مانند آن به رهبری عقل عملی : « **مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ** »^{۳۹} کوشش می کنند و سیر و سلوک عملی دارند ؛ با توجه به اینکه در اثر هماهنگی کامل جناح عقل نظری و عقل عملی و اتحاد لازم بین آنها سرانجام به وحدت مرحله عالی نفس ، منتهی می گردد که آنجا علم ، عین قدرت و نظّر ، عین عمل خواهد بود.

^{۳۹} - کافی ، ج ۱ ، ص ۱۱ ، ح ۳ .

چنین کمال برین ، بهره اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است و آنچه امام صادق (علیه السلام) در باره آنان فرموده است که « جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَمِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلامِ »^{۴۰} می تواند بعد از تحلیل عقلی یاد شده ، دلیلی بر استیلای آن ذوات نوری بر تمام افعال نیک و صفات پسندیده خود باشد.

فصل نهم. برای شناخت کُنه انسان کامل ، چاره ای جز انسان کامل شدن نیست که در آن حال ، معنای اسم اعظم مشهود می شود و واقعیت « کتاب مُبیین » مُبیین می گردد و حقیقتِ اُمّ الکتاب آشکار می شود و عدل قرآن کریم بودن واضح می شود و شرط حصن بودن توحید احراز می گردد و همه آنچه در باره خلیفه الله شدن و متعلم بدون واسطه خدا قرار گرفتن و معلم فرشتگان شدن به طور علم حضوری یافت می شود ؛ نه آنکه به طور علم حصولی فهمیده شود.

اکنون که دسترسی به آن مقام عزیزالمنال میسر نیست ، چاره جز ترسیم مفهومی از آن منزلت کبرا و تصویر ذهنی از آن مظهریتِ اتم نخواهد بود و برای غیر آن ذوات نوری ، نه شناخت عارفانه شهودی کُنه آنان مقدور است و نه معرفت حکیمانه حصولی عمق یا اوج آنان میسر ؛ زیرا اینان دوده طاها و یاسین و اُسره رسالت و امامت اند.

لذا ، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، به عنوان نمونه از شخص خود یاد می کند تا معلوم گردد که منزلت رفیع انسان که مبدأ نزول فیض وافر دانش بوده و سیل گونه معارف علمی و فضایل عملی از آن می جوشد و می ریزد : « یُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ »^{۴۱} ، طایر حضور و شهود عارف و پرنده حصول و ادراک ذهنی حکیم به آن بارگاه منیع راه ندارد ؛ زیرا انسانهای کامل که حضرت علی (علیه السلام) نمونه بارز آنهاست ، مظهر خداوند سبحان اند که دربارہ ذات اقدس او گفته شده : « لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ »^{۴۲}.

اکنون که روشن شد اکتناه مقام انسان کامل مقدور غیر او نیست ، نوبت به وظیفه دیگران در باره آنان می رسد که قسمت دوم رسالت این رساله کوتاه پیرامون آن خلاصه می شود. در این

^{۴۰} - همان ، ص ۲۰۴ ، ح ۲.

^{۴۱} - نهج البلاغه ، خطبه ۳.

^{۴۲} - همان ، خطبه ۱.

باره ، رهنمود جامعی از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) رسیده که هم مقام منیع آن ذوات نوری را گوشزد می کند و هم وظیفه پیروان آنها را نسبت به ساحت قدسشان و آن دستور جامع این است : « **وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ ؛ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ** » .^{۴۳}

عصاره معنای این رهنمود چند مطلب است :

۱. گرچه حق محض نامتناهی بالذات و بالاصاله ، خداوند سبحان است ، چنان که ندای قرآن کریم در این باره چنین است : **(ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ)** ،^{۴۴} لیکن حق بالتبع و بالعرض که ناشی از آن حق بالاصاله و بالذات می باشد ، از ناحیه خداوند است ؛ نه عین ذات اوست و نه با او ؛ زیرا چیزی غیر خداوند ، نه عین ذات اوست و نه با اوست و پیام قرآن در این باره آن است که **(الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ)** .^{۴۵}

در این مرحله از بحث ، مطلبی طرح می شود که آیا این حق دوم که از ناحیه خداوند است ، با انسان کامل و همتای اوست ؟ یا اینکه بعد از وی و پیرو وی است ، به طوری که در مقام اثبات ، باید تحقق حق را تابع تحقق انسان کامل و پیرو علم و عمل او دانست و به تعبیر دیگر ، معنای جمله معروف **« عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ »** ^{۴۶} چیست ؟ آیا حق در محور کمال وجودی علی (علیه السلام) دور می زند یا آنکه علی (علیه السلام) در مدار حق می گردد ؟ لیکن آنچه از رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) در ذیل حدیث یاد شده ، مأثور است این است : **« اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ »** ^{۴۷} ؛ یعنی خداوندا ! حق را علی مدار قرار ده . علی (علیه السلام) را محور دَوْرَانِ حق نما که دیگران حق را در مسیر و مأوای علی

^{۴۳} - نهج البلاغه ، خطبه ۸۷ .

^{۴۴} - سوره لقمان ، آیه ۳۰ .

^{۴۵} - سوره آل عمران ، آیه ۶۰ .

^{۴۶} - بحار الانوار ، ج ۲۸ ، ص ۳۶۸ .

^{۴۷} - همان ، ج ۲۸ ، ص ۳۵ .

جست و جو کنند؛ نه آنکه علی (علیه السلام) را حق مدار قرار دهی، تا علی (علیه السلام) محتاج تشخیص حق باشد و بعد از آگاهی به آن در مدار آن حرکت نماید.

آنچه به کمک ذیل حدیث مشهور و مزبور استنباط شد، از بیان نورانی حضرت علی (علیه السلام) به خوبی استظهار می شود که انسانهای کامل، زمامداران حق و سخنگویان صدق اند؛ یعنی زمام حق به دست علی (علیه السلام) است؛ نه آنکه زمام علی (علیه السلام) به دست حق باشد؛ زیرا حق در مقام فعل، از مرتبه وجودی انسان کامل که آن نیز به نوبه خود، حق در مقام فعل خداست (نه ذات خدا) نازل تر است.

چون اولین حق فعلی (صادر اول یا ظاهر اول)، همان حقیقت انسان کامل است و حقوق دیگر، متأخر از اویند و به عبارت دیگر، حقوق یاد شده، جزء شئون نازل همان صدر برتر و برین خواهند بود و چون صدر، زمامدار ساقه است و ساقه در مدار صدر دور می زند، از این جهت، معنای جمله یاد شده به کمک ذیل همان حدیث: «اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» و به اعانت سخن حضرت علی (علیه السلام): «أَزِمَّةُ الْحَقِّ» این خواهد بود که اولین مرحله حق فعلی در نظام آفرینش، همانا انسان کامل است و سایر حقوق، جزء مراحل بعدی آن محسوب می شود.

۲. قرآن که در قوس صعود از أم الكتاب، علی حکیم، کتاب مبین و مانند آن تجلی کرده و در نهایت نزول به صورت، عربی مبین در آمده است: (حم * و الكتاب المبین * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * و إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِي حَكِيمٌ) ^{۴۸} دارای منازل متعددی است و باید مقام اهل بیت طهارت (علیهم السلام) را همتای احسن و اعلی و افضل مراتب قرآن کریم دانست که البته سایر منازل را واجد خواهند بود؛ پس هیچ وصف کمالی برای قرآن کریم متصور نیست که آن صفت کمالی برای انسان کامل نباشد؛ چنان که در فصول گذشته به گوشه ای از آن اشارت رفت.

۳. وظیفه جامعه انسانی در ساحت اهل بیت عصمت (علیهم السلام) این است که حقایق آنان را در عقل، محبت آنها را در دل، نام و یاد آنها را در جسم و جان احیا نمایند؛ چونان عطشانی که

به کوثر زلال می رسد و جگر تفتیده خود را تبرید و دیده پژمرده خویش را تقریر و روشن و قوای فرسوده خود را تنشيط و شاداب و دهان خشکیده خویش را کامیاب می نماید. شرح وظایف جامعه اسلامی را می توان از سخنان نورانی حضرت هادی ، علی بن محمد (علیه السلام) امام دهم در زیارت جامعه جست و جو کرد : « أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ ؛ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلِيٌّ مِنْ جَدِّ وَ لَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ » .^{۴۹}

فصل دهم. چون انسان کامل ، که خلیفه خداست ، مظهر تامّ بسیط الحقیقه است ، چنان که آیت کبرای (لیس کمله شیء)^{۵۰} می باشد ، لذا در هر عصری بیش از یک خلیفه مطلق یافت نمی شود و آن یک نفر نیز جامع همه شئون کمالی است ؛ چون مظهر بسیط الحقیقه است و هم فاقد مثل و نظیر ؛ چون آیت (لیس کمله شیء) می باشد.

لذا حضرت امام رضا (علیه السلام) در وصف امام معصوم (علیه السلام) فرموده است : « الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرَهُ ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ » .^{۵۱} شناخت انسان کامل به تمام شئون او ، همانا معرفت آن ذات نوری است به نورانیت ، که در زبان صاحب دلان ، معرفت امام معصوم (علیه السلام) به نورانیت ، همراه با معرفت خداوند بوده و چنین معرفتی همان دین خالص خواهد بود که اعتقادهای صائب و اخلاق فاضل و اعمال صالح را داراست ؛ و لیکن چنین معرفتی صعب و مُستصعب است. البته معرفت انسان کامل به برخی از شئون علمی و عملی او با حفظ رُتبت و جودی هر مؤمنی ، مقدور او خواهد بود.

آنچه در پایان این وجیزه که به عنوان مقدمه بر مرثی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) توسط سرایندهگان ادب پرور خطّه « آمل و نور » از آغاز قرن چهاردهم تا دهه پنجم آن انشا شد و در محافل مذهبی منطقه مزبور انشاد می شد و قلوب مهرپرور مردم شمال به مضامین آنها جذب شده و سنتّ حسنه بزرگداشت خاندان رسالت و امامت احیا می شده تذکر داده می شود ،

^{۴۹} - زیارت جامعه کبیره.

^{۵۰} - سوره شوری ، آیه ۱۱.

^{۵۱} - کافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ ، ح ۱ : تحف العقول ، ص ۳۴۹.

همانا ترغیب به تعزیت و تشویق به سوگواری و تحضیض به عزاداری و تحریرص به اقامه مراسم تأبین و تعظیم دوده طاها و یاسین ، مخصوصاً حضرت ابا عبدالله ، حسین بن علی بن ابی طالب (علیهماالسلام) است.

زیرا ذکر مناقب این خاندان و احساس سرور در موالید آنان و تألم و اندوه در مصائب آنها ، از بهترین وسایل تقرّب به خداوند است که ابتغای آن و اعتصام به آن ، مورد امر پروردگار قرار گرفت ؛ زیرا ارتباط عقلی و عاطفی به آن ذوات نوری که انسانهای کامل ند ، مایه بهره وری از معارف قرآن و استفاده از سنت معصومین (علیهم السلام) خواهد بود ؛ چنان که تعهد الهی نیز در پرتو پیوند با خلیفه خدا تأمین می گردد.

بزرگداشت مراسم سوگواری اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مظاهر گوناگونی دارد که هر کس به اندازه خود ، به یکی از آنها موفق خواهد شد. برخی با وقف نمودن و بعضی با احیای وقف مدرّوس و تجدید وقف منسی و عدّه ی با ارائه خدمات متنوّع و گروهی با انشای اشعار نغز و بلند و پر محتوا و عزّت آفرین و منزّه از هون و وهن و مبرّای از تحجّر و تعصّب و دور از اقتصار بر غم و اندوه و پرهیز از اکتفا به اشک و آه ، بلکه حماسه آمیخته با ظلم ستیزی و غریبی با دیوزدایی و فریادی با اهرمن رویی و اشکی با شکیبایی و آهی آهین ، چنان که از توصیه سالار شهیدان برمی ید و رفتار و گفتار و کردار اهل حرم کربلا ، به ویژه حضرت علی بن الحسین امام سجّاد (علیهماالسلام) و زینب کبری چونان شهدای آن منبع شرف و معدن عزّت ، استفاده می شود.

در فضیلت بزرگداشت صحنه تاریخی کربلا همین بس که دم دردمندانه برای آن سانحه اندوهبار ، همانند دم صائمانه در ماه مبارک رمضان ، عبادت است ؛ زیرا همانطور که درباره عظمت ماه مبارک رمضان وارد شده است : « **أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ** »^{۵۲} ، در باره عظمت تعزیت سالار شهیدان (علیه السلام) و سایر معصومین (علیهم السلام) آمده است : « **نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هُمٌّ لَنَا عِبَادَةٌ** »^{۵۳} گرچه بررسی جنبه ملکوتی کربلا سرور آور است ؛ نه غمبار ؛

^{۵۲} - بحار الأنوار ، ج ۹۳ ، ص ۳۵۶.

^{۵۳} - همان ، ج ۲ ، ص ۶۴.

زیرا همان طور که ابن طاووس در دیباچه کتاب لهوف فرموده ند: اگر دستور به عزاداری و ماتم نرسیده بود، ما در عصر عاشورا مسرور می شدیم؛ زیرا حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) طبق آیه قرآن کریم به حیات برین عقلی بار یافت و به لقاء الله واصل شد و مسرورانه از رزق معنوی آن مَشْهَد و محضر ملکوتی بهره مند شد: **(و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يُرزقون * فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم و لا هم يحزنون)**.^{۵۴}

لیکن چهره مُلکی نینوا آن چنان انبوهی از اندوه را به همراه دارد که سَزَد اگر گفته شود:

نوح اگر موجه اشکم نگرد در غم تو * * * * آب چشمی شمرد، واقعه طوفان را^{۵۵}

از اشک خون پیاده و از دمِ کنم سوار * * * * غوغا به هفت قلعه مین برآورم^{۵۶}

به رویم نگه کن که بر درد عشقت * * * * به جز اشک خونین گواهی ندارم^{۵۷}

خلاصه آنکه حادثه کربلا تذکرِ تأثر و آثار همه اولیای الهی و احیای اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که واسطه العقد و بیت الغزل سلف و خَلَف است؛ لذا، این واقعه، هم به عنوان وارث مواریث سلف و هم به عنوان مُورث خَلَف صالح بوده و خواهد بود و رخداد قرن حاضر، یعنی براندازی نظام ستمشاهی کهن و بنیانگذاری جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی و حمایت مراجع عظام و روحانیون والامقام و حضور و معاونت ملت بزرگوار، سرافراز و غیور و شرافتمند ایران اسلامی و حماسه هشت سال دفاع مقدس و ایثار و نثار هزاران نفس و نفیس و به هم زدن معادلات نظامی هر دو ابرقدرت و به انزوای سیاسی کشاندن تک ابرقدرت امروز، همگی محصول ائتسا و اقتدا به مکتب شهادت و شرافت بخش کربلا بوده و هست.

^{۵۴} - سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ - ۱۷۰.

^{۵۵} - یغما.

^{۵۶} - خاقانی.

^{۵۷} - عطار.

لازم است این سرمایه عظیم مذهبی با عزم ملی ، هماره از تطاول و تهاجم بعضی و نیز از تنازل و تهابط بعض دیگر مصون بماند تا درس استقلال ، آزادی و تمامیت ارضی به همه احرار و آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مظلوم عطا کند.

تا برای جامعه بشری روشن گردد که معنای شفا و تربت کربلا تنها علاج بیماریهای جسمی نیست ، بلکه هر گونه دردی ، اعم از اعتقادی ، اخلاقی ، فرهنگی ، سیاسی ، نظامی و مانند آن در پرتو معرفت آثار تربت سالار شهیدان درمان می شود.

لذا امام سجّاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) همواره از آن تربت ، هنگام نماز بهره عبادی می بردند.^{۵۸}

پروردگارا ! نظام اسلامی ، آزادگان جهان انسانی و همه مشتاقان معارف قرآن و عترت را از کوثر ولایت بهره مند فرما.

قم جوادی آملی

اسفند ۱۳۷۶